

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ١٤٣٩

با موضوع

حمايت حان

با سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد نحاوی

مجلس دوم: جمعه ١ محرم الحرام ١٤٣٩ - ٣١/٦/٩٦

فهرست مطالب

- ۱ ادامه بحث آیه لیلۃ المییت
- ۱ تذکری راجع به سیر الی الله
- ۲ جهل مرکب، درد بی درمان
- ۳ میزان رشد افراد به میزان فهم آنها است
- ۳ تمام راهی را که می‌خواهیم بعد از مرگ طی کنیم، در همین جا می‌توانیم طی نمائیم
- ۴ هدف از آمدن به دنیا تکمیل نفوس است
- ۴ معنای آیه شریفه «و من یرج من بیته مهاجراً الی الله»
- ۵ مهم روح عبادت است نه حجم ظاهری آن
- ۶ جایگاه معصوم در عالم هستی
- ۸ خلاصه بحث
- ۹ اشاره‌ای به معارف موجود در شعر فرزدق

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد
 و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين
 السلام عليك يا ابا عبد الله و على الأرواح التي حلت بفنائك
 عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم
 السلام على الحسين و على بن الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت ابا عبد الله عليه السلام و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرماید.

ادامه بحث آیه ليله المبيت

در تتمه بحث از آیه ليله المبيت که در آن خداوند تابلویی عظیم از شخصیتی ویژه توصیف فرموده است، در آخر آیه فرمود خداوند رؤوف به عباد است. ربطش با صدر آیه این شد که این وجودات، سبب رأفت و رحمت خداوند بر تمام بندگان هستند، اعم از مؤمن، منافق، کافر و ضعیف الایمان؛ و بلکه بالاتر، «عبد» در اینجا جمع است و «ال» گرفته، که اصطلاحاً افاده عموم می کند، یعنی تمام بندگان خداوند. و در فرهنگ قرآن، تمام بندگان خداوند یعنی تمام مخلوقات.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا^۱

همه آنچه در نظام وجود به لباس وجود مُلبَس و موجود شده اند، عبد خدا هستند؛ نه فقط انسان ها و جن و ملائک. در مورد ملائک اتفاقاً با صفت عبد توصیف شده اند:

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۲

پس «العباد» یعنی: المخلوقات، الموجودات

بحث در این است که ما با توجه به نکات موجود در خود آیه و اشارات دیگری که در قرآن است، چه می فهمیم، تا آیه برای ما روشن شود.

تذکری راجع به سیر الی الله

بارها در جلسات مختلف گوشزد شده که سعی شده آنچه عرضه می شود دقیق باشد، و تا آنجا که طاقت علم ناقص این حقیر هست، میلیمتری و با میکروسکوپ و در نهایت دقت بیان شود تا چیزی به قرآن بسته نشود.

یک وقتی یکی از این آقایان مفسرین که تفسیری دارد، به بنده می گفتند که تفسیرم را به سه نفر از مجتهدین آن زمان عرضه کردم و آنها امضاء کردند که خوب است، ولی باز الان که گاهی وقت ها فکر می کنم و دقت می کنم، پشتم می لرزد که نکند قرآن بگوید چرا این حرف را به من بستی؟! خداوند نسبت به قرآنش غیور است، و انسان نمی تواند هر چیزی که به ذهنش آمد به قرآن نسبت دهد.

خطاب به پیامبرش که اولین مخلوق و نزدیک ترین بنده اش و محبوب ترین عند الله است می فرماید که اگر یک واو کم و زیاد کنی، رگ گردنت را می زنم و رگ قلبت را قطع می کنم:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۳

اگر حرف هایی غیر از آنچه که ما گفتیم به ما ببندد، سخت او را می گیریم و رگ حیاتش را قطع می کنیم؛ دیگران جای خود دارند!

^۱ سوره مبارکه مریم (۱۹)؛ آیه کریمه ۹۳.

^۲ سوره مبارکه انبیاء (۲۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۶ و آیه کریمه ۲۷.

^۳ سوره مبارکه حاقه (۶۹)؛ آیه کریمه ۴۴ تا ۴۶.

ما این احتیاط را تا حد توان داریم که تا چیزی قطعی نشده، نگوییم؛ شاید ده برابر این مطالبی که عرضه می‌شود در ذهن ما وجود دارد، اما چون حجتی عندالله برای بیانش نداریم، لذا عرضه نمی‌کنیم؛ اما در عین حال آنچه بیان می‌شود معلوم نیست که مراد خداوند همین باشد؛ خیالاتی است که به ذهن ما رسیده است. اگر حق باشد به لطف خداست که القا فرموده و اگر باطل باشد ضعف نفس ماست!

بنابراین شما این مطالبی را که می‌شنوید - چه از بنده و چه از کسی در جایگاه استادی بنده و یا هر کسی دیگری - نسبت به اعتقادات خود همان‌جا نپذیرید؛ چون اگر حق باشد و بپذیرید، به دردتان نخواهد خورد، و اگر بپذیرید و باطل باشد، قطعاً به شما لطمه خواهد زد چون اعتقادات شما پذیرفته نیست؛ زیرا اعتقادات حتماً باید از روی تحقیق باشد، و حداقل تحقیق این است که آن مطالب را با ادله‌اش در نزد خودتان بررسی کنید، آنگاه اگر فهم شد و ادله‌اش قابل پذیرش بود، دومرتبه خودتان به عنوان اعتقاد برای خودتان بسازید.

اما اگر دیدید که فهم نمی‌شود یا نمی‌توانید بپذیرید، آن را کنار بگذارید، منتها به این کیفیت که نه رد کنید و نه بپذیرید. چون هم رد کردن چیزی و هم پذیرفتن چیزی هر دو فرع بر قطع و علم است، یعنی بدون علم و قطع و بدون حداقل اطمینان عقلانی، نه رد کردن و نه پذیرفتن، هیچکدام جایز نیست؛ چون وقتی شما مطلبی را رد می‌کنید، معنایش این است که من نسبت به آن مطلب احاطه علمی دارم و حق غیر از این است.

در این‌گونه موارد - که زیاد هم پیش می‌آید، خصوصاً اگر انسان با معارفی که یک مقداری از سطح اولیه بالاتر است مواجه شود، ممکن است خیلی چیزها برایش پیش بیاید که نمی‌داند درست است یا غلط؟! و در عین حال باید موضع هم بگیرد یعنی یا بپذیرد و یا رد کند - یک رهنمود روایی چاره‌ساز است؛ و آن رهنمود روایی این است که فرموده‌اند در این‌گونه موارد، یک راه ثالثی هم وجود دارد و آن اینکه بگویید: من به هر چه حق است معتقدم؛ بگوید: **الْقَوْلُ مِنِّي مَا قَالَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَأَلْ مُحَمَّدٌ** صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اعتقاد من همان اعتقادی است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دارند، همان اعتقادی است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دارند، همان اعتقادی است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام دارند و به آن ملتزم هستند. این حرف یعنی جهل، این حرف معادل من نمی‌دانم است، اما یک جهل - فی الجمله - نجات‌بخشی است.

جهل مرکب، درد بی‌درمان

به خاطر اینکه دو نوع جهل داریم: ۱- جهل بسیط و ساده؛ ۲- جهل مرکب.

جهل مرکب این است که انسان مطلبی را نمی‌داند ولی با یک تشخیص اولیه یا می‌پذیرد و یا رد می‌کند. اگر کسی دچار جهل مرکب شد و به یک امری ملتزم گشت، در حالی که صحت آن را نمی‌داند و همچنین نمی‌داند که نمی‌داند، این جهل مرکب دزدی است که هیچ دوايي ندارد؛ یعنی اگر ابدالدهر هم در جهنم باشد، حل نمی‌شود! در حالی که اگر کسی در تمام عمرش در فسق و فجور و فساد و فحشاء و قتل و غارت و... باشد و با اعتقاد به توحید از دنیا برود، به اعتقاد تمام اهل قبله و تمام فرق اسلامی، چنین کسی نهایتاً اهل رحمت است، و با مدتی در جهنم قرار گرفتن، بالاخره مسأله‌اش حل می‌شود، اگرچه احقابی از عذاب را خواهد گذراند؛ مثلاً فرض کنید سیصد هزار سال. البته مفهوم سال در آنجا غیر از مفهوم سال در این دنیا است، آنجا که دیگر منظومه شمسی نیست که هر سالی ۳۶۵ روز باشد و زمین به دور خورشید بگردد و...، سال در آنجا معنای خاصی دارد که فعلاً به آن کاری نداریم.

غرض اینکه اگر کسی تمام عمرش را در فساد باشد اما با اعتقاد به خداوند از دنیا برود، نهایتاً - ولو بعد از مدت‌های مدید - از جهنم خارج می‌شود و قطعاً خلود در عذاب جهنم را ندارد و عاقبت اهل سعادت خواهد شد به ابدیت.

اما جهل مرکب به هیچ‌عنوان برطرف نمی‌شود. این یک مبنای عقلی دارد که چرا چنین مسأله‌ای وجود دارد؟ آن کسی که یک اعتقاد ناقصی به خداوند دارد و نسبت به آن ملتزم است، یک اعتقاد نیم‌بندی که هیچ اثری در او نگذاشته و عمری را در گناه و معصیت و ظلم و ستم گذرانده، مگر چیست که اینقدر اثر دارد؟!

چون نوعاً ما برعکس این مطلب را می‌شنویم و می‌گوییم علم بدون عمل مثل زنبور بی‌عسل است که نیش دارد ولی شاهد ندارد بلکه ضرر دارد! البته این حرف فی الجمله یک حرف درستی است ولی بالجمله غلط است.

اگر کسی علم - علمی که انسان به آن ملتزم است - داشته باشد، یک عمر نوح عمل به پای یک مرتبه از این عمل نمی‌رسد! حال چرا اینگونه است، فعلاً با آن کار نداریم.

غرض اینکه در این گونه موارد انسان از جهل مرکب خودش پیاده شود و بگوید من نمی دانم. گام دوم این است که حالا که از جهال مرکب خلاص شد، خودش را رها نکند، چون جهل آدم را به جایی نمی رساند، بلکه باید پیگیری کند تا فهم برایش حاصل شود.

این نکته را قبلاً مکرر گفته ایم ولی باز لازم است تکرار کنیم، چون زندگی روزمره، ما را مثل مرداب در خود می بلعد، از صبح تا شب برویم سر کار و خسته شویم و شب بخوابیم... حالا با هر نیت و انگیزه ای که می خواهد باشد، اگرچه نیت و انگیزه در جای خودش خالی از اهمیت نیست ولی آن چنان اهمیتی را که می خواهیم عرض کنیم، ندارد؛ کم نبودند کسانی که ناقص از این دنیا رفتند در حالی که کارنامه عملشان خوب بوده است.

میزان رشد افراد به میزان فهم آنها است

میزان رشد افراد به میزان فهم آنها است. ما آمده ایم در این دنیا تا نفس ناقص خودمان را با علم تکمیل کنیم؛ منتها این علم یک مرتبه اش علم حصولی است و مراتب نهایی آن، علم شهودی و حضوری است.

هر آنچه که مرحوم آقای قاضی به آن رسید، شما هم می توانید برسید؛ و ما اصلاً برای همین کار به این دنیا آمده ایم، برای کار دیگری نیامده ایم! و این نکته هم در این زندگی ها اصلاً فراموش شده است که آدم ببیند این علمی که نفسش را تکمیل می کند، کدام است تا پیگیر آن باشد و نفسش را تکمیل نماید. ما معلوم نیست چه قدر عمر می کنیم، حتی بنده!

فرض بفرمایید ما فردا می خواهیم بمیریم، آیا از وضع خودمان راضی هستیم؟! ظرف وجودی ما چقدر شده است؟! قلبی که می توانست اقیانوس شود، در حد انگشت دانه مانده و به حد نصاب نرسیده از دنیا خارج می شود! که در این صورت دیگر نمی توان کاری کرد؛ هر کاری که بتوانیم انجام دهیم همین الان است و بعد از این دیگر خبری نیست! به هر چیزی که در این دنیا نرسیدید، در آخرت هم نخواهید رسید.

این را قبلاً هم توضیح داده ایم؛ سفر آخرت مثل سفرهای دنیایی نیست، فرض کنید ما الان می خواهیم برویم در فلان جزیره دیدنی، می رویم جاهای دیدنی آن را مطالعه می کنیم و با اطلاعات کامل سفر می کنیم. اما یک عده ای هم بدون کسب اطلاعات و چشم بسته به سفر می روند، ما و آن ها چه فرقی با هم داریم؟! ما از وقتمان استفاده بیشتری می بریم و به راه و چاه ها مسلط تریم، اما در نهایت هر دو به طور یکسان می رویم و می بینیم.

اما سفر آخرت این گونه نیست، می رویم و نمی بینیم! این طور نیست که هر کسی که رفت بتواند امام حسین (علیه السلام) را ببیند!

به میزانی که در اینجا فهم ما باز شده باشد، می بینیم؛ اما به آن مقداری که فهم ما باز نشده باشد، محال است ببینیم!

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَضَلُّ سَبِيلًا ۚ

هر کسی که اینجا چشمش به حقائق باز نشده باشد، آنجا هم باز نخواهد شد؛ کور است و بلکه در آنجا حالش بدتر است! به هر میزان که در اینجا فهم حاصل شد، در آنجا انسان می بیند. فهم این گونه است که مثلاً اگر به این فهم رسید و فهمید که عالم ملکوت اعلی بی وجود دارد، اگر مطابق فهمش عمل کرد و نفسش را در همین جا توسعه داد و به آنجا رسید، آن وقت ملکوت را در همین جا مشاهده می کند. برای همین گفتیم که اگر به چیزی یقین ندارید، آن را کنار بگذارید، نه رد کنید و نه بپذیرید؛ چون اگر انسان چیزی را کنار بگذارد و منکر شود، محال است مشاهده نماید.

تمام راهی را که می خواهیم بعد از مرگ طی کنیم، در همین جا می توانیم طی نماییم

راه باز است؛ تمام راهی را که بنده و شما می خواهیم بعد از مرگ طی کنیم، در همین جا می توانیم طی نماییم؛ تمام عوالم را، برزخ را، قیامت را. و اصلاً مرگ را برای این قرار داده اند تا کسانی که اینجا نمی رسند، در آنجا آنها را با سیلی برسانند! همه باید این مسیر را بروند.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ °

° سوره مبارکه اسراء (۱۷)؛ آیه کریمه ۷۲.

° سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵۶.

اگر در اینجا با میل و رغبت رفتیم، مدد الهی حاصل می‌شود و با جمال حق تعالی به لقای حق تعالی می‌رسیم؛ و اگر نرفتیم، با جلال حق تعالی به لقای بعضی از اسماء حق تعالی می‌رسیم؛ و آنهایی را که قبول نکرده‌ایم، نخواهیم دید.

اگر در اینجا رسید، که رسید، **طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ** تا حقائق را ببیند؛ **المَعْرِفَةُ بِذُرِّ المُشَاهَدَةِ**، اگر بذر معرفت را در همین جا با آن کار کرد، در همین جا به فعلیت می‌رسد، ولی اگر بذر را نداشت، در این صورت در آخرت کور و نابیناست و چیزی را مشاهده نخواهد نمود، و اگر بذر را داشت ولی در اینجا با آن کار نکرد و مطابق آن عمل ننمود، یعنی با تلاش و زحمت بذر را پیدا کرد و حقائق را فهمید و فهمش باز شد - نه اینکه صرفاً حقیقتی را بشنود، چون شنیدن فهم نیست، چرا که معاویه و یزید هم خیلی از حقائق را شنیده بودند - اما مطابق آن عمل نکرد، مثل این است که بذر را خراب و فاسد نموده است؛ چنین فردی هم مثل همان افراد کور است، عالم بی عمل است.

اما اگر فهم حاصل کرد و مطابق آن تقریباً عمل کرد، یعنی به حدی نرسید که در همین جا شهود کند، امید است که در آخرت بعضی از مراتب فهم برایش حاصل شود. این است معنای **المَعْرِفَةُ بِذُرِّ المُشَاهَدَةِ**.

بنابراین ما آمدیم که چشم خودمان را باز کنیم؛ نیامدیم که چرخ اقتصادی را بچرخانیم! و ده، بیست تن نان و برنج و گوشت و مرغ و امثال اینها را از بین ببریم! نیامدیم تا کسی را هدایت و درمان کنیم!

هدف از آمدن به دنیا تکمیل نفوس است

ما آمدیم رسول نفس خودمان باشیم و خود را تکمیل کنیم؛ بقیه کارها می‌شود گاه این مسأله. ما که گندم می‌کاریم، برای گندم می‌کاریم نه برای گاه! حالا حاصل شد، شد؛ نشد، نشد. حضرت لوط علیه السلام پیغمبری کرد و هیچ کسی به او ایمان نیاورد، حتی یک نفر هم به او ایمان نیاورد! خیلی عجیب است!

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ^۶

در آن شهر فقط یک خانواده به او ایمان آوردند، آن هم خانواده خودش بود، تازه در خانه خودش، همسرش به او ایمان نیاورد! خودش مؤمن بود و دوتا دخترش.

این‌ها همه گاه آمدن ما در این دنیا است.

غرض اینکه این نکات گفته شد تا یک تکانی بخوریم! اگر مُردیم، کار تمام است و دفتر به هر جا که رسید، بسته می‌شود، اگر ناقص از دنیا برویم، ناقص خواهیم بود.

اگر کسی - که خودش مسؤول تغییر خویش می‌باشد - خود را تغییر نداد، هیچ کس دیگری هم نمی‌تواند او را تغییر دهد، و خداوند هم این کار را نمی‌کند، چون اصلاً ممکن نیست!

معنای آیه شریفه «و من یرج من بیته مهاجراً الی الله»

البته یک بشارتی برای کسانی که واقعاً چیزی را کسب می‌کنند و مطابق آن نیز عمل می‌نمایند، وجود دارد:

وَمَنْ یُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِكْهُ المَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^۷

کسی که از بیتش خارج شود در حالی که هجرت کرده به سمت خدا و رسول، سپس در این مسیر، مرگ او را دریابد، چنین کسی اجرش بر خداست.

^۶ سوره مبارکه رعد (۱۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۹.

^۷ مرحوم فیض کاشانی در وافی در تأویل «طوبی» می‌نویسد: «طوبی العلم فإن لكل نعيم من الجنة مثالا في الدنيا و مثال شجرة طوبی شجرة العلوم الدينية التي أصلها في دار النبي ص الذي هو مدينة العلم و في دار كل مؤمن غصن منها و إنما شهوات المؤمن و مثوباته في الآخرة فروع معارفه و أعماله الصالحة في الدنيا فإن المعرفة بذر المشاهدة و العمل الصالح غرس النعيم إلا أن من لم يذق لم يعرف و لا يذوق إلا من أخلص دينه لله و قوی إيمانه بالله بأن يتصف بصفات المؤمن المذكورة في هذا الباب. (الوافي، ج ۴، ص: ۱۶۶)

^۸ سوره مبارکه ذاریات (۵۱)؛ آیه کریمه ۳۶.

^۹ سوره مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۰۰.

معنای ظاهری آیه این است که این فرد به سمت جنگ و جهاد برود؛ بیت، بیت ظاهری او است، و هجرت به سوی خدا و رسول هم می شود هجرت و جهاد ظاهری.

البته این آیه مراتب باطنی نیز دارد، اگر کسی از بیت نفسش خارج شود تا از نفسش به سوی خداوند هجرت نماید، و در وسط راه بمیرد، **فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**؛ البته مراتب دیگری هم دارد؛ یعنی آن موت می تواند موت باطنی هم باشد؛ از بیت نفسش خارج شد و سپس به مرگ - نه مرگ ظاهری - رسید، **فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**.

اگر چنین کسی پیدا شد و در مسیر جهاد مُرد - یعنی مرگ را ظاهری معنای کنیم - اجرش با خداست. بعضی از مفسرین و اهل معرفت می گویند چنین کسی وقتی از دنیا خارج شد، دیگر کمالی حاصل نمی کند و کامل تر از آنچه که هست، نمی شود؛ اگر چه مصداق این آیه باشد و در مسیر خروج از نفس و هجرت به سمت خداوند باشد؛ به خاطر اینکه عملش تمام شد و لذا به مرتبه بالاتری نمی رود. مثلاً اگر در مرتبه هفت از رحمت بود، به مرتبه هشت نخواهد رسید. شاهد آن هم اینکه فرمود: **فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**؛ نمی فرماید خداوند او را به مقصد می رساند بلکه می فرماید اجرش با خداوند است. نه اینکه به آن مقصود - که طی نکرد و نرسید - برساند.

بعضی از مفسرین هم می گویند این اجری که خداوند می دهد، همان رساندن به مقصود و مطلوب است. حالا کدام از این دو درست است و آیا تفسیر دیگری هم وجود دارد یا نه، و تفصیل مطلب چیست؟! فعلاً کاری نداریم. پس بالاخره انسان باید یک حرکتی بکند که اگر مرگش رسید، در مسیری که برای آن آمده، قرار گرفته باشد؛ و الا اگر مشغول چیز دیگری شد، درحالی که به مقصد و مقصود نرسیده، محروم از دنیا خواهد رفت. و این در حقیقت حرمان واقعی است. خیلی وقت ها آدم این را نمی فهمد یعنی چه! وقتی می فهمد که دیگر راه نیست!

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^{۱۰}

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظِيمِينَ^{۱۱}

هشدار جدی بده به این افراد از روز حسرت عظیم.

بالاخره آدم باید هر چند وقتی یک تلنگری به خودش بزند که کجاست؟! چه مقدار جلو رفته است؟! چقدر خلیاتش تغییر کرده است؟! چقدر حالش بیشتر به خداوند نزدیک شد؟! آیا همان طور که علمش، مالش و عمرش زیاد شد، حالش نیز به خداوند نزدیک شد؟! آیا انکسارش بیشتر شد یا اینکه خدای ناکرده غرورش و غفلتش بیشتر شد؟!

مهم روح عبادت است نه حجم ظاهری آن

گاهی اوقات حجم اعمال ظاهری انسان بیشتر می شود، مثلاً نماز شبی را که در پنج دقیقه می خوانده، الان در بیست دقیقه می خواند! در حالی که در آن نماز پنج دقیقه ای حال بیشتری داشته و نمازش دارای روح بوده است.

این نکته را خداوند یک تذکر جدی به ما می دهد که بدنه عمل - گرچه مهم است - شما را گول نزند!

در مورد بنی اسرائیل تذکر می فرماید که ما به آنها گفتیم گاوی را بکشید و آنها هم نهایتاً کشتند، و اتفاقاً آن گاو را به یک قیمت بسیار زیادی هم خریدند، هم وزن گاو، طلا دادند! پس باید به آنها آفرین گفت!

گاهی ما به دیگران عیب و ایراد می گیریم در حالی که خودمان خیلی عقب تر از آنها هستیم. بنی اسرائیل می توانستند کنار بکشند و به حضرت موسی علیه السلام بگویند خودت یک کاری بکن و یک جویری این مشکل را حل کن!

با اینکه این کار را کردند و هزینه گزاف هم پرداختند و امر خداوند - که ذبح بود: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً^{۱۲}** - را اجرا کردند، اما خداوند می فرماید این کار را انجام دادند اما امر من را اطاعت نکردند! نه اینکه اطاعت نکردند، بلکه اصلاً فرسنگ ها با اطاعت فاصله داشتند!

^{۱۰} سوره مبارکه مریم (۱۹)؛ آیه کریمه ۳۹.

^{۱۱} سوره مبارکه غافر (۴۰)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۸.

^{۱۲} سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۷.

فَدَجُّوْهَا وَ مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ^{۱۳}

نمی فرماید «و ما يفعلون»: ذبح کردند ولی انجام ندادند، بلکه می فرماید ذبح کردند ولی اصلاً نزدیک هم نبود که امر خداوند را انجام دهند! بدنه عمل را اتیان کردند، اما اصلاً امر خداوند را محقق نکردند! آنچه خداوند می خواست چه بود؟ ذبح، خب آنها هم همان کار را کردند! مثل اینکه بفرماید: اقم الصلوة، و ما هم نماز را بخوانیم، بعد بفرماید که امر من را زمین گذاشتید و اتیان نکردید! پس معلوم می شود در امر - غیر از آن چیزهای ظاهری - چیزهای دیگری نیز وجود دارد. بنابراین آدم نباید گول بخورد که داریم نماز شب می خوانیم، نماز اول وقت می خوانیم و... چه کار داریم می کنیم؟! اگر شناسنامه نماز شب - که قرب خداوند است - در درون حاصل می شود، «يفعلون»؛ و اگر حاصل نمی شود، «ما كادوا يفعلون».

بعد از پنج سال دین داری، باید حال انسان حال انکسار و تواضع باشد، حال در مقابل خداوند هیچ ندیدن باشد. رسول اکرم ﷺ یک جایی بودند که دو نوع غذا وجود داشت، حضرت فرمودند من نمی خورم! در عین حال منع و حرام هم نمی کنم؛ برای اینکه من برای خدای خودم تواضع می کنم.^{۱۴}

مگر کسی که دو نوع غذا بخورد، نسبت به خداوند تواضع ندارد؟! رابطه تواضع با یک نوع غذا خوردن چیست که رسول اکرم ﷺ این طور فرمودند؟!

البته ما باید در سطح خودمان حرکت کنیم؛ اگر انسان اهم ها را رعایت نکند و به مهم ها پردازد، این کار باعث ایجاد بذر دوگانگی شخصیت می شود. پس آدم باید به ترتیب جلو برود؛ معرفت باید حاصل شود و مطابق آن حرکت شود تا ان شاء الله امید به فلاح حاصل گردد. بنابراین آنچه گفته می شود، اگرچه سعی شده با احتیاط تام استخراج گردد، اما مدعی نیستیم که این ها همان است که خداوند می فرماید. شما نیز خودتان به تفاسیر مراجعه کنید - خصوصاً آن جاهایی که اختلاف دارد - بررسی کنید و برای خودتان یک حجتی - مثل عقل - داشته باشید، و اگر هم به نتیجه ای نرسیدید، در بقعه امکان بگذارید؛ شاید درست باشد و شاید غلط باشد.

جایگاه معصوم در عالم هستی

وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ^{۱۵}؛ خداوند به واسطه این افراد، بر جمیع مخلوقات - ملائک، جن، انسان، جمادات و... - رأفت دارد؛ یعنی واسطه رحمت و رأفت خداوند برای برطرف کردن نقیصه های تمام موجودات هستند.

این چه جایگاهی است که چنین آثاری دارد؟ عرض کردیم که این نتیجه یک مرتبه از عبودیت است که انسان کامل ختمی را، یعنی رسول اکرم ﷺ و وارثان آن حضرت را به جایی می رساند که آنها حکم روح عالم را دارند و کل عالم جسد آنها می شود. این امر نیز برمی گردد به یک حقیقت وجودی که وجود ایشان در کل عالم هستی سریان پیدا می کند و در کل عالم هستی حضور و وجود دارند، حتی در شیطان، در وسوسه شیطان و در خود شیطان حضور دارند؛ همان طور که حق تعالی در کل هستی سریان دارد. جایی هست که اثر خداوند نباشد؟!

انسان کامل ختمی به مرتبه ای در تجلی فیض حق تعالی می رسد که این چنین می شود، چون از وجود خلقی خودش به طور کلی منقطع شده و به وجود حقانی متحقق گردیده است؛ بنابراین از خودش هیچ چیزی نمانده و هر آنچه باقی مانده است، حق است؛ و حق هم نامتناهی است. این مثال را یک بار دیگر گفتیم، اگرچه مثال با حقیقت خیلی فاصله دارد، اما از باب تقریب به ذهن می گوئیم:

یک دریای متناهی را تصور کنید که روی این دریا یک قطره یا یک حباب است، این حباب و قطره می خواهد قطره بودن خودش را حفظ کند؛ اگر از آن قطره بپرسیم: تو چه هستی؟! می گوید: من قطره ام! اگر این قطره کاملاً از قطره بودن خالی شود، یعنی یک تلنگری به آن بزنیم تا بشکند، حالا اگر از آن بپرسی: چه هستی؟! می گوید: من دریا هستم! و این کل دریا است که می گوید من دریایم، چون دیگر قطره ای نمانده تا

^{۱۳} سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۱.

^{۱۴} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا أَكَلُ رَسُولُ اللَّهِ مُتَّكِنًا مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مُتَوَاضِعًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... (مکارم الأخلاق، ص: ۲۷)

^{۱۵} سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۰۷.

پاسخ دهد!

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ^{۱۶} خدا بود که زد.

این مثال بود؛ اما توضیح و تفصیل و دقت در این مسأله سالیانی درس و بحث را می‌طلبد! ولی برای اینکه تصویری ولو ناقص حاصل شود، این مثال را گفتیم.

اگر از وجود خلقی و تعین خودش و از بودن خارج شود، و یَشْرِي نَفْسُهُ بشود و از خودش هیچ چیزی نماند، آن وقت است که جسمش جسم کل است؛ و نفسش نفس کل است؛ و روحش روح کل است؛ و بلکه بالاتر!

همه اهل بیت علیهم‌السلام به این مقام رسیده‌اند و همه حکم روح هستی را دارند. در حدیث قرب نوافل می‌فرماید که اگر بنده پایبند باشد به سیر به سمت خداوند و نافله‌ها، به جایی می‌رسد که «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^{۱۷} خداوند می‌فرماید: من می‌شوم دست او، من می‌شوم پای او، من می‌شوم گوش او، من می‌شوم چشم او...؛ یعنی خداوند مجاری ادراکی و عملی او را پر کرده است و لذا چنین کسی معصوم می‌شود و در ادراکاتش هیچ خطایی نمی‌کند چون خداوند گوش و چشم او شده است.

این مرتبه برای کسانی مثل حضرت عیسی علیه‌السلام حاصل است. اما برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوییم: «أُذِنَ لِلَّهِ الْوَاعِيَةَ»^{۱۸}؛ این صفت را خود آن حضرت در آن خطبه‌ای که خودشان را توصیف کرده‌اند، می‌فرمایند: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ»^{۱۹}؛ «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ»^{۲۰}.

یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شده‌اند گوش خداوند؛ یعنی چه؟! یعنی حق به واسطه او می‌شنود. توضیحش یک مقداری مشکل است، ولی همین مقدار خواستیم بگوییم که تفاوت این مرتبه که کسی حق بشود گوشش با اینکه کسی بشود گوش حق، بی‌نهایت است! به همین دلیل است که تفاوت حضرت عیسی علیه‌السلام که ولایت عامه به ایشان ختم شده است با کسی مثل حضرت حجت سلام الله علیه که ولایت خاصه به ایشان ختم شده است، بی‌نهایت است. ولذا حضرت عیسی علیه‌السلام و مَنْ قَبْلَهُ، همه این‌ها حسنه‌ای از حسنات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند و تابع آنها می‌باشند.

همان طور که ابلیس و مَنْ قَبْلَهُ و بَعْدَهُ از افراد شرّ، سینه‌ای از سینات آن بزرگواران هستند! البته سینه در اینجا معنای خاصی دارد که فعلاً با آن کار نداریم.

اولین و آخرین از ظهورات آنها هستند. چون اولین و آخرین با رحمت حضرت حق خلق شده‌اند، و ایشان رحمت و رأفت حق تعالی هستند.

وَاللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

چه رأفت اولی که سبب خلق موجودات می‌شود؛ و چه رأفت بعدی که سبب تدبیر آنها می‌گردد.

^{۱۶} سوره مبارکه انفال (۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۷.

^{۱۷} وَقَالَ ص إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَإِنْ اسْتَعَاذَنِي أَعِزُّتُهُ. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص: ۹۱)

^{۱۸} در زیارتنامه آن حضرت می‌خوانیم: «... سَلَامٌ عَلَيَّ عَلَيَّ الْوَاعِيَةَ فِي الْأُمَمِ، وَيَدِهِ الْبَاسِطَةَ بِالنَّعَمِ، وَجَنَبِهِ الَّذِي مِنْ فَرْطٍ فِيهِ نَدَمٌ. أَشْهَدُ أَنَّكَ مُجَازِي الْخَلْقِ، وَمَالِكِ الرَّزْقِ، وَالْحَاكِمِ بِالْحَقِّ، بَعَثَكَ اللَّهُ عَلَمًا لِعِبَادِهِ، فَوْقَيْتَ بِمَرَادِهِ، وَجَاهَدْتَ فِيهِ حَقَّ جِهَادِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، وَجَعَلَ أَفْنِدَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَهْوِي إِلَيْكَ، وَالْحَيَّرَ مِنْكَ وَفِي يَدَيْكَ...» (المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۱۸۵)

^{۱۹} مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ قَالَ حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عُمَارَةَ الْجَنْبِي قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ - وَأَنَا بَابُ اللَّهِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۵)

^{۲۰} قَالَ سَلِيمٌ ثُمَّ سَأَلْتُ الْمُقَدَّادَ فَقُلْتُ حَدَّثَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ بِأَفْضَلِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ... عَلِيٌّ دِيَانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهَا وَ الْمُتَوَلَّى لِحِسَابِهَا وَ هُوَ صَاحِبُ السَّنَامِ الْأَعْظَمِ وَ طَرِيقُ الْحَقِّ الْأَبْهَجِ [وَ] السَّبِيلِ وَ صِرَاطِ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ بِهِ يَهْتَدِي بَعْدِي مِنَ الضَّلَالَةِ وَ يُبْصِرُ بِهِ مِنَ الْعَمَىٰ بِهِ يَنْجُو النَّاجُونَ وَ يُجَارُ مِنَ الْمَوْتِ وَ يُؤْمَنُ مِنَ الْخَوْفِ وَ يُمَحَىٰ بِهِ السَّيِّئَاتُ وَ يُدْفَعُ الضَّرِيمُ وَ يُنْزَلُ الرَّحْمَةُ وَ هُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَيَّ عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ وَجْهُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ جَنْبُهُ الظَّاهِرُ الْبَيِّنُ وَ حَبْلُهُ الْقَوِيُّ الْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بَيْتُهُ الَّذِي مِنْ دَخَلِهِ كَانَ آمِنًا وَ عَلَمُهُ عَلَيَّ الصِّرَاطِ فِي بَعْثِهِ مِنْ عَرَفَةَ نَجَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ هَوَىٰ إِلَى النَّارِ. (كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص: ۸۵۹)



به این معنا میشود: «أرواحكم في الأرواح»؛ در تمام ارواح وجود دارد، نه فقط در ارواح مؤمنین. همان طور که ابلیس مظهر خداست، به این معنا که خداوند درون و برونش را پر کرده است، و مظهر اسم خداوند است، خداوند اسمی به نام مُضِلُّ^{۲۱} دارد که این اسم مظهري دارد به نام ابلیس و سایر افرادی که گمراه می کنند.

امکان ندارد که اسم خداوند باشد و این اسم مظهر فعلی نداشته باشد؛ و این طور هم نیست که کسی مظهر فعلی باشد و اسمی از اسماء حق تعالی خالی باشد، این محال است! همان گونه که خداوند در همه چیز ساری و جاری است، آن فرد هم این گونه است؛ و لذا در بعضی از روایات این طور بیان کرده اند که: «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ»^{۲۲}؛ خداوند تمام اشیاء را با مشیت خلق کرد؛ آن وقت [اهل بیت علیهم السلام] فرموده اند: «نحن المشيئة» ما همان مشیت ساری در تمام موجودات هستیم.

این ها در قرآن هم هست:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۲۳}

خود «عالمین» یعنی تمام نظام وجود، وقتی که «ال» هم گرفت، یعنی با یک تأکید بیشتری می رساند که تمام نظام هستی و تمامش و تمامش؛ [ای پیامبر!] تو رحمت و اسعه هستی برای تمام نظام وجود، از جن و انس و ملک و...

این رحمت و اسعه چیست؟! رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^{۲۴} رسول اکرم ﷺ رحمت و اسعه است و این رحمت، وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ: تمام اشیاء را در برگرفته است؛ هر چه شیء باشد، رسول اکرم ﷺ و اهل بیت محمدی ایشان ﷺ در آنجا حضور دارند، این است که محیط به عوالم وجود هستند.

خلاصه بحث

بحث را خلاصه کنیم:

با این توجه وقتی می بینیم که سریان دارد در کل هستی با آن اسماء و صفات حق تعالی، چون شده است همان اسم، آن وقت معنای «أرواحكم في الأرواح» خیلی روشن می شود.

تمام مظاهر هستی مظاهر خداست، و [اهل بیت علیهم السلام] در بین تمام هستی قرار دارند؛ و به این معنا میشوند قطب عالم و صاحب عصر. همان طور که نفس شما صاحب شما و صاحب اجزاء و قوای شماست، و اگر روح برود، بدن از هم می پاشد.

پس نتیجه اول این است که: در تمام اشیاء حضور دارد؛ و بلکه تمام اشیاء مظاهر او می شوند.

دوم اینکه: هر فیضی، هر نعمتی، هر رحمتی و هر رأفتی به هر کسی از ملک و جن و انس و جماد و نبات برسد، از مجرای او رسیده است.

یکی از معانی صاحب العصر همین است، یعنی مالک عصر، همراه عصر، مدد دهنده آن عصر.

نتایج دیگری هم - حدود ده نتیجه - دارد که یکی دیگر را نیز میگوئیم:

کل عالم چون مظاهر او هستند، لذا همه با او بیعت کرده اند؛ که اهل معرفت می گویند این بیعت، بیعت تکوینی است، یعنی تمام موجودات با قطب خودشان که وجودشان و کمالاتشان به او منوط است، با او بیعت تکوینی کرده اند؛ هم ملائک با او بیعت کرده اند به این معنا که همه ملائک در خدمت او هستند.

حالا این روایت را ببینید که فرمود: «وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ»^{۲۵}، قلب شما محل آمد و شد ملائکه است، نه حرم شما، حرم که مختلف الملائكة

نیست. البته به واسطه قلب امام - که محل آمد و شد ملائکه است - آن حرم ها نیز تقدس پیدا می کنند.

^{۲۱} يَا مُضِلُّ يَا مُهْدِي يَا مُسْعِدُ يَا مُشْقِي يَا مُدْنِي يَا مُقْصِي يَا مُفْقِرُ يَا مُغْنِي... (المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)، ص: ۳۵۸)

^{۲۲} الحاشية على أصول الكافي (استر آبادی)، ص: ۱۲۷.

^{۲۳} سورة مبارکه انبياء (۲۱)؛ آیه کریمه ۱۰۷.

^{۲۴} سورة مبارکه اعراف (۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵۶.

^{۲۵} کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۱۵۶؛ زیارت جامعه کبیره.

این بیعت تکوینی در همه موجودات جاری است؛ همه موجودات در باطن خودشان با امام بیعت کرده‌اند و در باطن خویش او را می‌شناسند، گرچه کافر باشند. همان‌طور که همه موجودات، ساجد لله هستند^{۲۶}؛ در روایت می‌فرماید: کافر سجده نمی‌کند، ولی سایه‌اش سجده می‌کند! البته تعبیر به سایه تمثیل است، منظور نفس و وجود تکوینی اوست [که سجده می‌کند].

حالا با این توضیح جواب آن سؤال هم مشخص می‌شود که تمام موجودات عالم - حتی جهنمیان مثل شمر و یزید - همه برای امام حسین علیه السلام گریستند؛ چرا؟! چون همه از او - که روح عالم است - مرزوق هستند، و آن حضرت، صاحب وجودشان است و همه از او مدد و جودی گرفته‌اند. و همه هم در باطن مطیع او هستند و او را می‌شناسند و با او بیعت نموده‌اند و در مصیبت او گریانند. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از غار حرا پایین می‌آمدند، تمام سنگریزه‌ها به حضرت سلام کردند.

اشاره‌ای به معارف موجود در شعر فرزدق

با یک اشاره به شعر فرزدق بحث رو خاتمه دهیم:

فرزدق شاعر بنی امیه بود و خیلی سابقه خوشی ندارد؛ سالی هزار دینار مقرری از هشام بن عبدالملک داشته است. و خداوند خواسته در دورانی که امامت در مظلومیت است، از طریق باطن وی که آماده بوده، برگی از امامت را نشان دهد.

هشام بن عبدالملک در ایام حج می‌خواست استلام حجر کند، به خاطر شلوغی نتوانست، خسته شد و برگشت و در جایی نشست. در این بین امام سجاد علیه السلام آمدند. که به عقیده بنده این یک کار عادی نبوده و یکی از کرامات خاص اهل بیت علیهم السلام است. به طرز خاصی راه باز شد و حضرت جلو رفتند و حجر الاسود را استلام نموده و برگشتند. هیبت حضرت یک طرف، ولی این صحنه - که یک صحنه غیر عادی بود - نظر همه را به خود جلب کرد!

هشام - یا یکی دیگر - در حالی که حضرت را می‌شناخت، از روی بی‌اعتنایی پرسید: این کیست؟! آنجا فرزدق جلو آمد و گفت من او را می‌شناسم، می‌خواهید توضیح بدهم؟! گفت: بگو! در آنجا یک شعری را گفته که من این شعر را - با اینکه عربی است - دوست دارم همیشه بخوانم. به اعتقاد بنده این شعر به او القا شده است، چون معارفی دارد که بعید است از خودش باشد!

من فقط چند بیت اولش را می‌خوانم:

يَا سَائِلِي أَيْنَ حَلِّ الْجُودِ وَالْكَرَمِ
عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا طَلَبُهُ قَدِمُوا

ای کسی که می‌گویی جود و کرم کجا آستان فرو انداخته؟! من خوب می‌دانم! اگر کسانی طالب‌اند بدانند به سمت من بیایند.

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِهَ
وَ النَّيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ

کل سنگریزه‌های مکه همه او را می‌شناسند، هم بیت او را می‌شناسد و هم حلّ - یعنی آن جاهایی که خارج از محدوده حرم است - و حتی حرم و کل نظام او را می‌شناسند!

تو نمی‌شناسی، خب شناس!

حدود چهل بیت شعر است^{۲۷} که ان‌شاءالله در جلسه بعد ابیاتی از آن را خدمتتان می‌خوانم.

و الحمد لله رب العالمين

^{۲۶} اشاره به آیات کریمه ۱۵ سوره مبارکه رعد (۱۳)؛ و ۴۹ سوره مبارکه نحل (۱۶) و ۱۸ سوره مبارکه حج (۲۲).

^{۲۷} ابن شهر آشوب در کتاب مناقب تمام شعر را ذکر نموده است؛ رجوع شود به: مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۶۹.